

تقریر دفتر استاد سید کاظم مصطفوی «زید عزه العالی» از درس خارج فقه
استاد سید کاظم مصطفوی؛ 1394/02/19



موضوع: تحقیق در مطهر ششم

سید طباطبایی یزدی قدس الله نفسه الزکیه فرمودند: «السادس ذهاب الثلثین فی العصیر العنبی علی القول بنجاسته بالغلیان». این مطلب به طور کل که ذهاب ثلثین موجب تطهیر می شود و کذا موجب حلیت، مورد توافق اصحاب است که صاحب جواهر قدس الله نفسه الزکیه فرمودند: این مطلب ثابت است بالاجماع و النص و الفتوا. [1] و شیخ انصاری هم فرمودند که مطهریت ذهاب ثلثین ثابت است بالنص و الاجماع و الفتوی. [2]

سه خصوصیت مسئله

اما درباره خصوصیات مسئله بحث وجود دارد. خصوصیت اول آیا غلیان به وسیله نار باید باشد یا غلیانی که به وسیله شمس هم باشد این حکم را دارد؟ خصوصیت دوم این است که یک سوم بالوزن باشد یا بالکیل یا به هر دو؟ خصوصیت سوم طهارت اناء و ابزاری که استفاده می شود چه حکمی دارد؟ اما خصوصیت اول که عصیر عنبی که غلیان کند باید غلیانش به وسیله نار باشد آنگاه ذهاب ثلثین به وسیله نار صورت بگیرد یا به وسیله نگهداری، بگذارد تا خشک شود تا یک سوم آن بماند یا هوا خشکش کند یا آفتاب همینطور کاهش بدهد تا اینکه یک سوم بماند.

نظر فقهاء و تحقیق

صاحب جواهر قدس الله نفسه الزکیه می فرماید: ینبغی به وسیله نار ذهاب ثلثین بشود بعد می فرماید الحاق شمس خالی از وجه نیست که حکم نار را داشته باشد.

خصوصیت اول

و اما ذهاب ثلثین به وسیله هواء و به وسیله نگهداری اگر صورت بگیرد قابل التزام نیست بل فيه منع، این بیانی است که صاحب جواهر داشت. شیخ انصاری قدس الله نفسه الزکیه می فرماید: ذهاب ثلثین باید به وسیله نار باشد، اگر مطلقاً آمده باشد این مطلقات انصراف دارد به ذهاب ثلثینی که به وسیله نار است. هرچند در بعضی از نصوص کلمه نار ذکر نشده باشد اما اطلاقش منصرف است. بعد می فرماید: در نتیجه انصاف این است که بگوییم ذهاب ثلثین باید به وسیله نار باشد. اما سید طباطبایی یزدی قدس الله نفسه الزکیه در این متن آورده است، می فرماید: «و لا فرق بین أن یکون الذهاب بالنار أو بالشمس أو بالهواء» این فتوای سید طباطبایی که جزء اصلی ترین متن فقهی در تاریخ اخیر است. سیدنا الاستاد قدس الله نفسه الزکیه می فرماید: درباره ذهاب ثلثین گفته ایم که مطهریت به نار باشد یا به شمس یا هواء قبلاً. گفتیم فرق نمی کند. [3] و تحقیق این است که با استفاده از بیان فقهاء که ذهاب ثلثین همانطوری که در متن آمده است به وسیله نار باشد یا به وسیله شمس و هواء و نگهداری، به نص و به حسب تحلیل عقلی. اما به حسب نص می بینیم نصوصی در این رابطه است که اطلاق دارد ما از اطلاقش به خوبی استفاده می کنیم. صحیح حماد بن عثمان، محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن احمد بن نصر بزندی عن حماد بن عثمان که از اجلاء و ثقات و مشایخ و اعلام هستند. «عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یحرم العصیر حتی یغلی» [4]. اطلاق بسیار واضح است، غلیان موجب حرمت می شود و به ضمیمه نصوص دیگر این غلیان از هر راهی که باشد تا ذهاب ثلثین برسد، باعث تطهیر خواهد شد. غلیان مقید به نار نیست. حدیث دوم عنه عن ابیه، عنه در سند شیخ کلینی است و شیخ کلینی علی بن ابراهیم است و شیخ علی بن ابراهیم پدر بزرگوارش است، و شیخ پدر علی بن ابراهیم ابن ابی عمیر است، عنه عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن محمد بن عاصم که توثیق دارد، اگر توثیق هم نداشت توثیق داشت چون ابن ابی عمیر نقل می کند. «عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا بأس بشرب العصیر سته أيام قال ابن ابی عمیر معناه ما لم یغل»، این حدیث هم تقریباً از نظر سند درست است و از نظر دلالت هم اطلاق دارد، غلیان مقید به غلیان به نار نشده است. اولاً این اطلاقات چنانکه شیخ انصاری در کتاب طهارت در ابتداء بحث می فرماید: ذهاب ثلثین فرق نمی کند که به توسط نار باشد یا شمس یا هواء یا نگهداری، «لاطلاق النص و الفتوی»، نص هم همین بود که گفتیم و فتوا را هم شرح می دهد، می گوید فتوا بر این است که اگر غلیان صورت بگیرد و ادامه پیدا کند تا ذهاب ثلثین بشود تطهیر به عمل می آید بدون تقیید به غلیان به نار. این

دلیل اول ما بود. امر دومی که در جهت اثبات فتوایی که در متن آمده است بگوییم این است که با توجه به تناسب حکم و موضوع می بینیم اولاً آنچه که گفته می شود که غلیان اطلاقش انصراف دارد به غلیان به نار خود شیخ انصاری اولاً جواب داد که این انصراف ممکن است به جهت اقلیت باشد. و ثانیاً اینگونه انصرافها انصراف بدوی است، با تصور و دقت این انصراف از بین می رود. معیار انصراف بدوی این است که ابتداء به ذهن وارد بشود، با ملاحظه تناسب حکم و موضوع و قرینه محل بتوانیم به دست بیاوریم که انصرافی نیست. همین اینجا شاید از موارد انصراف بدوی به عنوان مثال باشد که می گوییم غلیان، انصراف دارد به غلیان به نار. بعد می بینیم که غلیان به نار اصل مسئله غلیان است، نار چه خصوصیتی دارد؟ بعد از دقت درک می کنیم که چون اغلب نار است، به وسیله اقلیت اگر انصراف به وجود آمد و بعد از مطالعه آن انصراف رفع شد می شود انصراف بدوی. گفتیم اقلیت اعتبار ندارد مگر اینکه موجب انصراف عرفی بشود. در حدی که دیگر عرف شک و تردیدی نداشته باشد. اگر اقلیت در آن حد رسید می شود محقق انصراف و آن درست است از باب انصراف، اغلب می شود سبب برای انصراف عرفی. اما اگر به انصراف توجه کردیم دیدیم که از حاقّ لفظ در نیامده و بعد دیدیم به وسیله اقلیت است و ذهن ما را این اغلب مشغول کرده، تناسب را که می بینیم نار خصوصیتی ندارد. اینجا است که انصراف بدوی از بین می رود و انصرافی نیست، اطلاق به قوت خود باقی است. در ادامه می خواهیم بگوییم که با توجه به تناسب حکم و موضوع غلیان است و حرمت، خود غلیان. نار، آتش چه خصوصیتی دارد؟ سبب غلیان چه خصوصیتی دارد؟ غلیان است موضوع و حکم است حرمت و نجاست. این موضوع و حکم ماست، سبب آن دخل ندارد. علی التحقیق خود آتش در حرمت دخلی ندارد، حرارت شمس در حرمت دخل ندارد، غلیان موضوع است. بنابراین با توجه به این تحلیل که شمس و نار خصوصیت ندارد، فقط طریقت محض است و طریقت امر تعبدی نیست، طریقت امر وجدانی است، با وجدان می توانید تشخیص بدهید که این طریق است یا نیست. بالوجدان چون موضوع و حکم برای ما مشخص است که موضوع غلیان است و حکم حرمت و نجاست، طریقی که ینتهی الی الغلیان، طریق است و طریق که موضوع نیست. حالا هر طریقی باشد نار باشد یا شمس باشد. بنابراین آنچه که در متن آمده است درست و صحیح است. مضافاً بر اینکه اطلاقات نصوص کمک می کند و تحلیل صحیح فقهی ما هم براساس قرینه تناسب حکم و موضوع به صراحت اعلام می کند که شمس و نار طریق است و موضوع فقط غلیان است و حرمت و بعد غلیان اگر ذهاب ثلثین بشود موجب تطهیر می شود.

سوال:

پاسخ: هواء را که در ردیف آوردیم مطهر ما ذهاب ثلثین است، نگهداری که غلیان نیست، و هوا هم که غلیان نیست. غلیان نار فقط سبب تنها برای حرمت است که گفتیم نه. همانطوری که نار طریق بود برای غلیان، شمس طریق بود برای غلیان، تا ذهاب ثلثین بشود به توسط آتش باشد تا کاسته شود و یک سوم بماند یا نگهداری کنید تا خشک بشود و یک

سوم باقی بماند. بنابراین طریق غلیان و طریق ذهاب ثلثین برای ما معلوم شد که اینها طریق است. طریق هیچ کجا نقش موضوعی و انحصار برای خودش نخواهد داشت. هم از لحاظ اطلاق نصوص و هم از لحاظ تحلیلی که تناسب حکم و موضوع و طریقت این عوامل که نار و شمس و هواء و نگهداری همه شان طرق اند. هیچ گاهی طریق انحصار نمی آورد. ما فقط به موضوع و حکم می نگرییم. موضوع حرمت غلیان بود و موضوع تطهیر ذهاب ثلثین بود. این دو تا حکم را مترتب به هم دیگر داریم طرق و عوامل هر چه باشد طرق اند و عوامل اند و نقش انحصار و خصوصیت موضوعیتی در کار نیست.

سوال: ما می گوییم ذهاب ثلثین باعث تطهیر است شما می گوئید غلیان اختصاص به نار دارد، این با هم دیگر ربط ندارد.

پاسخ: ما گفتیم این دو تا قضیه با هم متشابه اند. دو موضوع داریم و دو تا حکم. موضوع تناسب حکم و موضوع است. موضوع غلیان است و حرمت و نجاست، موضوع ذهاب ثلثین است و طهارت. موضوع با هم مرتبط است. این غلیان را اگر از اول به نار خود غلیان را منحصر کردید این تا آخر ادامه پیدا می کند.

سوال:

پاسخ: در درس قبلی گفتیم که اطلاقات منصرف است به نار، غلیان به وسیله نار باشد و همین غلیان برود تا ذهاب ثلثین بشود و انصراف دارد یعنی این می شود قدر متیقن و بعد در ادامه شیخ فرمودند که ما چون مطلب خلاف اصل است باید به آن مورد قطعی، یقین به رافع پیدا کنیم و یقین به رافع آن است که ذهاب ثلثین به وسیله نار باشد این کلام شیخ بود که گفتیم و جوابش را دادیم که این انصراف بدوی است و ذهاب ثلثین موضوع حکم است. ذهاب ثلثین موضوع حکم، طریقتش غلیان به نار باشد آتش همین گونه شعله ور است تا اینکه ذهاب ثلثین بشود طریق است. شمس پر فروغ بتابد تا اینکه یک سوم به جای بماند، طریق است. هواء تا اینکه خشکاند طریق است. طریق که نمی تواند نقش در موضوعیت داشته باشد. موضوع هر موقع محقق شد به هر وسیله ای حکمش را دارد، موضوع را شرع تعیین کرده برای ما. و اما انصراف عرفی محقق بشود، ما گفته بودیم که مرجعیت عرف در تشخیص معانی عرفی الفاظ است نه در تطبیق مفاهیم کلی بر مصادیق آن. اصول متطور و متن کفایه الاصول هم این است. سوال شد که اینجا انصراف عرفی اگر مشخص بشود این بالاتر از مرجعیتی که آنجا گفتیم، نکته اش این است که گفتیم انصراف باعث ظهور عرفی بشود. ظهور عرفی قطعاً مورد اعتماد و اعتبار است و ظهور عرفی تطبیق مفاهیم کلی بر مصادیق نیست. ظهور عرفی بیان را به معنای عرفی اش پیدا و واضح می بیند. عرف لفظ و بیان را نسبت به یک معنا واضح می بیند. این وضوحش در دید عرف می شود ظهور عرفی که احیاناً گفتم تبادر و انصراف راهی به سوی تحقق ظهور عرفی است. بعد از که این نکته

کامل شد، متن آنچه آمده است دقیق و درست است و بلا اشکال.

خصوصیت دوم

خصوصیت دوم عبارت از این است که این بقاء ثلث و ذهاب ثلثین بالوزن باشد یا بالکیل یا بهما. در متن می فرماید: «و تقدیر الثلث و الثلثین اما بالوزن أو بالکیل أو بالمساحه»، فرق نمی کند. مثلاً یک ظرفی دارید که در این ظرف عصیر عنبی را جوشانید، الان فکر می کنید که ذهاب ثلثین شده است، چه طوری این را به دست می آورید؟ خط کشی می کنید، سه تا خط کشی طبق سانتی متر، دو خط کشی که تمام شد در خط کشی سوم که رسید درست است، این می شود مساحت. یا این را وزن می کنید، اول بود سه کیلو، الان دو کیلو رفت و یک کیلویش باقی ماند، وزنی شد باید به وزن مراجعه کنید. از چه طریقی احراز می کنید ذهاب ثلثین را؟ یا از هر دو طریق می شود یا از طریق مساحت و هم از طریق وزن. درباره این خصوصیت صاحب جواهر قدس الله نفسه الزکیه می فرماید: عبرت به وزن و کیل و مساحت است لصدق العرفی، بعد در آخر می فرماید: قیل الوزن، یک قولی هم هست که گفته شده است وزن متعین است و اولی است. [5] در این قسمت از مطلب در بیان ایشان ادله ای دیده نمی شود. و گویا وزن را قدر متیقن می دانند و مورد وثوق. و بعد از ایشان شیخ انصاری قدس الله نفسه الزکیه می فرماید: وزن و کیل و مساحت همه اش درست است، هرچند می شود بگوییم که وزن منصوص است. [6] و نصی که در این رابطه در اختیار ماست روایت عقبه بن خالد است از امام صادق علیه السلام، در این حدیث آمده است که ذهاب ثلثین با رطل مثلاً شصت رطل که اگر چهل رطل آن برود و بیست رطل آن برود ذهاب ثلثین شده است. [7] که در لغت نامه ها فیومی در المصباح المنیر می گوید «الرطل المعیار الذی به یوزن». رطل وسیله وزن است. و بعد می گوید اگر تعارضی صورت بگیرد بین وزن و کیل الاقوی الاعتماد بالوزن، شاید وجه اقوایت همین روایت باشد که ایشان استناد فرمودند. فقیه همدانی قدس الله نفسه الزکیه می فرماید: صاحب جواهر که فرمودند وزن اولی است، درست است نسبت اعم و اخص مطلق است. یعنی هر چیزی که به وزن یک سوم بشود به کیل قطعاً یک سوم شده است و هر چیزی که به کیل یک سوم بشود احیاناً به وزن یک سوم نشده. و بعد هم می فرماید: وزن را می توانیم در همین روایت عقبه بن خالد و بعضی از روایات دیگر آمده است که می توانیم وزن را از آن بفهمیم. [8] حدیث ابن ابی یعفور «عن ابی عبد الله علیه السلام اذا زاد الطلاء علی الثلث أوقیه فهو حرام» [9]، در اینجا می بینیم که «اوقیه» که در حقیقت مثقال هایی است وزنی، طلاء هم عصیر جوشانده است و اوقیه که از اوزان است، اینجا بیان این است که اگر ثلث براساس وزن باقی بماند و دو ثلث برود، باعث تطهیر شده است. این روایت هم موید بر این مطلب است که وزن می تواند معیار باشد. در هر صورت تا به اینجا به این حقیقت رسیدیم که درباره ذهاب ثلثین قدر متیقن و از نصوص هم استفاده شد که وزن تصریح شده در روایت عقبه و روایت ابن ابی یعفور که باید ذهاب ثلثین بالوزن باشد. مضافاً بر این که فقیه همدانی فرمود اعم و اخص مطلق است، یعنی اگر وزن باشد قطعاً کیل است ولی همیشه اینجوری نیست که کیل باشد و وزن باشد. تا به اینجا

ما رسيديم به اين نتيجه كه درباره تحقق ذهاب ثلثين اولي و ارجح اين است كه به وزن اكتفاء بشود. تحقيق و بررسي تكميلي فردا ان شاء الله.

-
- [1] جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفي، ج 6، ص 291.
- [2] كتاب طهارت، شيخ انصاري، ج 5، ص 316.
- [3] التنقيح في شرح العروه الوثقى، سيد ابوالقاسم خويي، ج 4، ص 174.
- [4] وسائل الشيعه، شيخ حر عاملي، ج 17، ص 229، ابواب اشربه محرمة، ب 3، ح 1، ط اسلاميه.
- [5] جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفي، ج 6، ص 292.
- [6] كتاب طهارت، شيخ انصاري، ج 5، ص 316.
- [7] وسائل الشيعه، شيخ حر عاملي، ج 17، ص 236، ابواب اشربه محرمة، ب 8، ح 1، ط اسلاميه.
- [8] مصباح الفقيه، محقق همداني، ج 1، ص 637.
- [9] وسائل الشيعه، شيخ حر عاملي، ج 17، ص 227، ابواب اشربه محرمة، ب 2، ح 9، ط اسلاميه.